

قابلیت‌های مادی یک دولت است که شامل میزان جمعیت، وسعت سرزمین، برخورداری از منابع، قدرت اقتصادی، نیروی نظامی، ثبات و صلاحیت سیاسی می‌شود (نای، ۱۳۹۲: ۲۶). در این مورد، طرفداران نظریه «لیبرالیسم در روابط بین‌الملل» بر نقش قدرت نرم تأکید دارند. آنها مدعی هستند که جوهره قدرت ضرورتاً بر توانمندی‌های مادی دولت‌ها متکی نیست؛ بلکه دولت‌ها قادر به تأثیرگذاری بر دیگران از طریق مشوق‌های اقتصادی، جذب و همکاری هستند. از آنجایی که قدرت مفهومی ارتباطی محسوب می‌گردد و بر پایه تعاملات بین واحدهای مختلف نظام بین‌الملل قابل درک است، سلسله مراتب قدرت را می‌توان به سه دسته قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های متوسط و قدرت‌های کوچک طبقه‌بندی کرد. قدرت‌های بزرگ دولتهایی هستند که به تنهایی قادر به تأثیرگذاری بر نظام بین‌الملل هستند؛ قدرت‌های متوسط دولتهایی هستند که به تنهایی قادر به تأثیرگذاری بر نظام بین‌الملل نیستند، اما می‌توانند بر نظام مذکور به واسطه اثرگذاری بر مناطق پیرامون یا نهادهای بین‌المللی تأثیرگذار باشند؛ قدرت‌های کوچک دولتهایی هستند که هرگز قادر به اعمال تأثیرات برجسته بر نظام بین‌الملل نمی‌باشند (Radoman, 2018: 181). با توجه به موضوع نوشتار حاضر، تکیه اصلی بحث در اینجا نقش‌آفرینی دولت‌های کوچک در قامت قدرت‌های متوسط است که در ذیل بدان تمرکز خواهد شد.

همان‌طور که اشاره شد، قدرت‌های کوچک دولتهایی هستند که رهبران آنها فکر می‌کنند به تنهایی یا در چهارچوب یک گروه کوچک قادر نیستند تأثیرات قابل ملاحظه‌ای بر نظام بین‌الملل داشته باشند. آنها به این نکته واقفند که برای تأمین امنیت خود نمی‌توانند به‌طور جدی بر قابلیت‌هایشان اتکا کنند و برای این منظور باید به دیگر دولت‌ها، نهادها، فرایندها یا پیشرفت‌ها تکیه داشته باشند. علاوه بر این، ناتوانی قدرت‌های کوچک در تأمین امنیت مربوط را باید دیگر دولت‌ها در نظام بین‌الملل به رسمیت بشناسند. در مورد قدرت‌های متوسط چهار رویکرد اصلی شامل «واقع‌گرایی»، «لیبرالی»، «نئوگراشی» و «ترکیبی» برای تعیین مؤلفه‌های قدرت متوسط وجود دارد. رویکرد واقع‌گرایی بیشتر بر ظرفیت‌های